

تعارض معنای روایی با لغت

محمد حسن ربانی^۱

محمد جواد حسینی^۲

چکیده

بهره‌گیری از لغت عرب، از جمله مهم‌ترین ارکان فهم حدیث است. زبان عربی از دوره صدور حدیث تا کنون، دچار دگرگونی‌های مختلفی شده که در میان زبان‌های زنده دنیا، پدیده‌ای شایع به شمار می‌رود. این تغییرات در مواردی سبب تعارض بین معنای لغوی یک واژه و معنایی بیان شده در روایات می‌گردد. از این رو برای جلوگیری از برداشت‌های نادرست، استفاده از منابع لغت در فهم مراد اصلی معصوم علیه السلام، نیازمند ضوابطی خواهد بود. هدف پژوهش حاضر، کشف حکم و قاعده در تعارض بین معنای لغت نامه‌ای با معنای موجود در روایات است. این نوشتار با ارائه نمونه‌های مختلف تقابل معنای روایی با معنای لغوی از عبارات محدثان و متصدیان فهم حدیث، در پی اثبات قاعده «تقدم معنای روایی بر لغت» است.

واژگان کلیدی: طعام، غسق، لغت‌شناسی، فقه الحدیث.

۱. پژوهشگر و استاد حوزه علمیه مشهد.

۲. پژوهشگر پژوهشکده حدیث حوزه.

مقدمه

دانش فقه الحدیث، نیازمند مقدمات فراوانی است که لغت شناسی جزو ارکان اصلی آن به شمار می آید. تسلط بر لغت عرب، بخشی انکاری نشدنی از فهم حدیث محسوب می شود؛ چراکه معارف روایی در بستر این زبان جاری شده است. برای جلوگیری از اشتباه در فهم، توجه به تطورات معنایی در بهره گیری از کتاب های لغت عرب، ضروری است. از جمله نکات مهم در بررسی رابطه بین حدیث و لغت، توجه به واژگانی است که توسط معصوم علیه السلام معنا شده اند. سؤال اصلی این است که در تعارض معنای لغوی با معنایی که امام علیه السلام در روایات بیان فرموده، کدام یک مقدم است؟ بررسی این موضوع در کتاب های فقه الحدیث و عبارات محدثان به کشف قاعده «تقدم معنای روایی بر معنای لغوی» می انجامد. هدف این نوشتار تبیین و تثبیت این قاعده با ارائه نمونه های روشن تعارض بین کلام معصوم با اهل لغت خواهد بود که تاکنون در نوشتاری به این قاعده پرداخته نشده است. در ادامه ضمن پرداختن به چهار واژه «لغیة»، «غسق»، «تعاهد» و «طعام» که افزون بر معنای لغت نامه ای در روایات نیز به صورت متفاوت معنا شده اند نظر محدثان در تقدم معنای روایی بیان می شود.

نمونه اول: واژه «لغیة»

از جمله نمونه های تصریح به این قاعده را در حاشیه کتاب الاربعون حدیثا، اثر شیخ بهایی (۱۰۳۰ق) همراه با تعلیقه علامه محمد اسماعیل خواجویی (۱۱۷۳ق) می توان یافت. شیخ در ذیل حدیث شماره ۲۴ این بحث را مطرح می کند؛ متن روایت چنین است:

... عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الْجَنَّةَ عَلَى كُلِّ فَحَّاشٍ بَدَى قَلِيلٍ الْحَيَاءِ لَأَيَّالِي مَا قَالُوا وَمَا قِيلَ لَهُ، فَإِنْ كَانَ فَتَشْتَهُ لَمْ تَجِدْهُ إِلَّا لَغِيَةً أَوْ شَرِكُ شَيْطَانٍ.

محل بحث، واژه «لغیة» است و شیخ بهایی چنین توضیح می دهد که احتمال دارد این واژه به ضم لام، اسکان غین و فتح یاء «لُغِيَّة» باشد و مراد از آن، مخلوق از زناست. همچنین ممکن است با عین «لُعْنَةٌ» باشد؛ یعنی کسی که اخلاقش لعن مردم است یا شیوه او به گونه ای است که مردم او را لعن می کنند. شیخ بهایی بر اساس قول جناب میرد در ادب ال کاتبه می نویسد:

«فُعْلَهُ» به ضم فاء و س کون عین از صفات مفعول است؛ یعنی فُعْلَهُ به معنای مفعول است و اگر عین مفتوح باشد، فعله از صفات فاعل است؛ یعنی فُعْلَهُ به معنای فاعل است. «رَجُلٌ هُمَزَةٌ» درباره کسی به کار می رود که مسخره شده و «رَجُلٌ هُمَزَةٌ» به کسی اطلاق می شود که مردم را مسخره می کند. واژه «لُعْنَةٌ» و «لُعْنَةٌ» نیز همین ویژگی را دارد.

وی می افزاید:

من دو وجه «لُغِيَّة» و «لُعْنَةٌ» را هنگام قرائت کتاب کافی نزد پدرم _ مرحوم حسین بن عبدالصمد عاملی (۹۸۴ق)

۳. این کتاب توسط آقای سید مهدی رجایی تصحیح شده است.

۴. نک: الاربعون حدیثا، ص ۴۹۴.

۵. ادب ال کاتب، یکی از چهار مصدر ادبیات عرب است.

_ شنیدیم و به همین دلیل بر آن چه در صحاح وجود دارد تکیه نکرده و اعراض کردم. در صحاح جوهری چنین آمده که در لغت عرب «فَلانٌ لَغِيهٌ» به کسر غین و تشدید یاء، برای ولد زنا استعمال می شود. عبارت محمد بن یعقوب فیروزآبادی در کتاب قاموس نیز به عبارت جوهری نزدیک است که این واژه را به جای این که در ماده «لغو» در ماده «لغه» آورده است.^۶

شیخ بهایی بر سماع از پدرش _ که شاگرد تمام عیار و تمام وقت شهید ثانی بوده _ اصرار دارد. وی بر این نکته تأکید می کند که شنیدن از استاد و مدرّسان حدیث در صحت و سقم احادیث به ویژه ضبط آن ها دخالت مستقیم دارد. در گذشته، سماع از استاد اهمیت فراوانی داشته و یکی از کارهای رایج در حوزه های علمیه، حدیث خوانی بوده است. به گفته مرحوم فخرالدین حلی، پدرش _ علامه حلی _ بسیاری از کتاب های اصحاب امامیه را برای او خوانده است.^۷

تا دروان شیخ بهایی نیز درسی مانند درس های خارج امروزی مرسوم نبود، بلکه درس خارج در قالب حدیث خوانی ارائه می شد؛ یعنی تهذیب الاحکام به عنوان یک کتاب حدیث خوانده می شد و درباره احادیث، بحث های فقهی مطرح می کردند.

در موضوع تحمّل حدیث، هفت شیوه وجود دارد؛ شیوه اول، املا بوده که عالی ترین شیوه به شمار می رود. در قرن چهارم و پنجم، کتاب های امالی فراوانی وجود دارد؛ چراکه امالی، درس رایج آن زمان بوده و احادیث توسط استاد برای شاگردان خوانده می شد و آن ها آن چه از استاد می شنیدند را ضبط می کردند؛ مانند امالی شیخ مفید، شیخ صدوق، شیخ طوسی و سید مرتضی. به دیگر سخن، اصل و قاعده اولیه، سماع از استاد بوده که حتی بر کتاب لغت نیز برتری و تقدم دارد؛ از این رو شیخ بهایی می گوید:

و ان مدار کثیر من الالفاظ الواقعة فی الحدیث علی السماع من المحدثین، لا علی ما یوجد فی کلام اللغویین؛^۸
همانا ملاک در بسیاری از کلمات موجود در روایات، شنیدن از محدثان است؛ نه آن [اعراب و معنایی] که در عبارات اهل لغت وجود دارد.

البته نقل لغت نیز در میان عالمان لغت قانون مند است. جلال الدین عبدالرحمن سیوطی کتابی با نام المزهر فی علوم اللغه و انواعها دارد که یک فصل از آن به آداب تحمّل لغت اختصاص یافته است. به نوشته وی، تحمّل و نگارش لغت نیز مانند حدیث است و باید به ی‌کسی از راه های هفت گانه تحمّل شود. املا و سماع از معتبرترین راه های تحمّل و نقل لغت به شمار می آیند؛ از این رو بسیاری از لغویان کتاب های خود را بر شاگردان خود املا کرده اند. کتاب امالی ابوعلی اسماعیل بن قاسم قالی (۳۵۶-۲۸۸ق) از جمله مصادر مهم لغت و ادب عربی و نمونه ای از املا در لغت است. بنابراین همان طور که سماع در حدیث نقش دارد، در لغت نیز مهم است.

شیخ بهایی در خواندن این حدیث با میرداماد (۱۰۴۰ق) اختلاف دارد. میرداماد از معاصران شیخ بهایی است که در فلسفه به معلم ثالث شهرت دارد و در فقه، حدیث و لغت، فراتر از باور است. میرداماد در کتاب الرواشح سماویه به بررسی این واژه پرداخته و به این نکته اشاره می کند که پیروان امیرمؤمنان علیه السلام «ولد رشده» اند و کسانی که محبت علی علیه السلام را ندارند «ولد الزنیة» هستند. سپس در ادامه به طور مفصّل این دو واژه را معنا می

۶. نک: الاربعون حدیثاً، ص ۴۹۵.

۷. نک: ایضاح الفوائد، ج ۱، ص ۹.

۸. الاربعون حدیثاً، ص ۴۹۵.

۹. نک: المزهر فی علوم اللغه و انواعها، ج ۱، ص ۲۶۰.

کند ۱۰۰ شیخ بهایی در الاربعون حدیثاً به همین مطلب میرداماد اشاره دارد و بدون بردن نام، می گوید:
بعضی از بزرگان عصر ما این لفظ را «لغیه» خوانده اند، اما باید «لغیه» خوانده شود. ۱۱

همچنین وی سخنی قابل توجه دارد و گفته است:

و بعض الطلبة ظنّ أنّه لم نطلع علی ما فی الصحاح؛ ۱۲

بعضی از طلبه ها گمان کرده اند ما متوجه آن چه در صحاح هست، نشدیم.

شاید منظور شیخ بهایی از «بعضی از طلبه ها» میرداماد باشد! وی در ادامه می گوید: «این طلبه متوجه نشده که ما از حدیث مثال آورده ایم». شیخ بهایی با این عبارت، به قاعده مورد بحث اشاره کرده و تأکید می کند که هر جا حدیث با قول لغوی تعارض کرد، قول معصوم مقدم است و مدار بسیاری از الفاظ موجود در احادیث بر سماع از محدثان قرار دارد.

بنابراین در مواردی مانند واژه «لغیه» که بین قول لغوی و قول معصوم علیه السلام تعارض به وجود آمده، قول معصوم مقدم است.

نمونه دوم: واژه «غسق»

نمونه دیگری که شیخ بهایی در کتاب چهل حدیث خود به آن می پردازد، واژه «غسق» است. شیخ می نویسد:

بعضی از شاگردان به این عبارت من که «غسق» در آیه «اقم الصلاة لدلوك الشمس الى غسق الليل» ۱۳ را به نیمه شب معنا کرده بودم اعتراض کردند؛ چراکه جوهری این کلمه را در صحاح به «أول ظلمة الليل» ۱۴ معنا کرده است. ۱۵

امروزه اهل سنت نیز غسق را به اول شب معنا می کنند. مرحوم مغنیه برای بیان وقت نمازهای روزانه، غسق را به اول شب معنا کرده است. ۱۶ شیخ بهایی در ادامه می گوید:

پس از این که معنای این واژه را از کلام امامان علیهم السلام «غسق الليل هو انتصافه» به نیمه شب معنا کردیم، دیگر به عبارت کتاب های لغت توجه نمی کنیم. ۱۷

متن روایت چنین است:

محمد بن يعقوب عن علي بن إبراهيم عن أبيه و عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد و عن محمد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان جميعاً عن حماد بن عيسى عن حريز عن زرارة قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عما فرض الله عز و جل من الصلاة فقال خمس صلوات في الليل و النهار فقلت هل سماهن الله و بينهن في كتابه قال نعم قال الله تعالى لنبينه عليه السلام: «اقم الصلاة لدلوك الشمس الى غسق الليل» و دلوكها زوالها و فيما بين دلوك الشمس الى غسق

۱۰. نک: الرواشح السماوية، ص ۸۲.

۱۱. نک: الاربعون حدیثاً، ص ۴۹۵.

۱۲. نک: همان.

۱۳. اسراء، ۷۸.

۱۴. صحاح، ج ۴، ص ۱۵۳۷.

۱۵. نک: الاربعون حدیثاً، ص ۴۹۵.

۱۶. نک: الفقه على المذاهب خمسة، ج ۱، ص ۸۰.

۱۷. نک: الاربعون حدیثاً، ص ۴۹۵.

اللَّيْلِ أَرْبَعٌ صَلَوَاتٍ سَمَّاهُنَّ اللَّهُ وَبَيَّنَّهِنَّ وَوَقَّتَهُنَّ وَغَسَقَ اللَّيْلُ هُوَ اتِّصَافُهُ ... ۱۸۴

زراره می گوید: از حضرت باقر علیه السلام سؤال کردم از آن چه خداوند فرض کرده است از نماز. حضرت فرمود: خداوند پنج نماز را واجب ساخته است در شب و روز. گفتم: آیا خداوند آن ها را نام برده است و آن ها را در کتاب خود بیان و روشن کرده است؟ فرمود: آری، خداوند به پیامبرش فرمود: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» و دلوک خورشید هنگام زوال خورشید در ظهر است و آن چه بین زوال خورشید در ظهر تا غسق شب است چهار نماز است که خداوند آن ها را نام برده و بیان کرده و وقت آن ها را معین نموده است و غسق شب، نصف شب است ...

سند این روایت، از سندهای عالی ال کفای است و در اصطلاح، صحیحه اعلائی به شمار می رود. ۱۹۰ البته برخی با توجه به وجود ابراهیم بن هاشم در سلسله سند، آن را «حسن» می دانند. علی بن ابراهیم بیشتر روایاتش _ که حدود شش هزار حدیث است _ را از پدرش نقل می کند. بسیاری از بزرگان، روایات ابراهیم بن هاشم را «حسن» نمی دانند، بلکه آن را «صحیح» شمرده و به آن عمل کرده اند. ۲۰۰

امام باقر علیه السلام در این روایت، واژه غسق را به صراحت معنا می کند؛ در حالی که این معنا با آن چه اهل لغت در کتاب های خود نوشته اند متفاوت است. با این که حضرت، غسق را به نیمه شب معنا می کند، برخی از لغوی ها آن را به تاریکی ابتدای شب تعبیر کرده اند. در چنین تعارضی به قول امام علیه السلام تمسک می شود و کلام اهل لغت مورد توجه نیست.

این معنا در روایات دیگر نیز تأیید شده است؛ مانند روایتی که شیخ صدوق علیه السلام چنین گزارش می کند:

و رَوَى بَكْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ سَأَلَهُ سَائِلٌ عَنْ وَقْتِ الْمَغْرَبِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ لِأَبِرَاهِيمَ علیه السلام: «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي» فَهَذَا أَوَّلُ الْوَقْتِ وَ آخِرُ ذَلِكَ غَيْبُوبَةُ الشَّفَقِ فَأَوَّلُ وَقْتِ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ ذَهَابُ الْحُمْرَةِ وَ آخِرُ وَقْتِهَا إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ يَعْنِي نِصْفَ اللَّيْلِ. ۲۱۰

برخی این حدیث را از نظر دانش مصطلح الحدیث «مدرج» نامیده اند. ۲۲ «مدرج» به روایتی گفته می شود که بین کلام معصوم علیه السلام و راوی خلط شده و به طور دقیق مشخص نیست که کلام امام کدام است. از جمله نشانه های مدرج بودن روایت، جایی است که واژه «یعنی» به کار رفته است و این احتمال ایجاد می شود که این تفسیر، اضافه بر کلام معصوم است و از سوی راوی یا نسخه نویسان احادیث افزوده شده است. البته این شبهه از روایت مورد بحث به دور است؛ زیرا معنایی که پس از واژه «یعنی» آمده است، در روایات دیگر وجود دارد و به قرینه آن ها روشن می شود که عبارت «يَعْنِي نِصْفَ اللَّيْلِ» از معصوم است.

روایت دیگری نیز در تفسیر عیاشی وجود دارد که متن آن چنین است:

عن زرارة و حمران و محمد بن مسلم عن أبي جعفر و أبي عبد الله علیه السلام عن قوله: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى

۱۸. الکافی، ج ۶، ص ۲۵.

۱۹. مرحوم خوبی درباره محمد بن اسماعیل می گوید: «او در کتاب های رجالی توثیق نشده است؛ اما به دلیل وقوع در اسناد کتاب کامل الزیارات، توثیق می شود». اگر فرض شود مرحوم خوبی از نظر خود مبنی بر وثاقت راویان موجود در کامل الزیارات برگشته، باید گفت محمد بن اسماعیل استاد کلینی و شاگرد فضل بن شاذان است. افزون بر این، کلینی ۵۷۵ روایت را از فضل بن شاذان از طریق ایشان نقل می کند. از این رو می توان به او اعتماد کرد و سند را صحیح دانست.

۲۰. نک: روضة المتقین، ج ۴، ص ۲۸۳ و ۳۱۵.

۲۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۱۹.

۲۲. معجم مصطلحات الرجال و الدراریه، ص ۱۵۲.

غَسَقَ اللَّيْلِ قال: جمعت الصلوات كلهن و دلوك الشمس زوالها و غسق الليل انتصافه ... ٢٣.

در این روایت نیز معصوم علیه السلام به صراحت، غسق را به نیمه شب معنا کرده است. علامه مجلسی در بیان واژه غسق می نویسد:

وقيل: غسق الليل وهو أولُ بدو الليل؛ عن ابن عباس وقيل: هو انتصاف الليل؛ عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليهما السلام. ٢٤.

علامه مجلسی تأکید دارد که معنای نیمه شب، همان معنایی است که امامان معصوم فرموده اند. در واقع وی دلیل پذیرش این معنا و برتری آن بر نظر دیگران را صدور معنا از سوی معصوم می داند. البته فاضل مقداد علیه السلام چنین نوشته است:

و الغسق أولُ ظلمة الليل و ذلك حين يغيب الشفق و لذلك قال الجوهري: الغسق الليل إذا غاب الشفق و قيل: غسق الليل شدة ظلمته و ذلك إنما يـكون في نصف الليل. ٢٥.

ظاهراً فاضل مقداد نظریه تقدم قول معصوم بر قول لغوی را نپذیرفته و غسق را همان اول ظلمت و تاریکی شب معنا کرده است. وی معنای «نیمه شب» را که از روایات به دست می آید به صورت «قیل» نقل کرده که قول برگزیده او نیست؛ از این رو با صیغه تمیضیه بیان می کند. می توان کلام فاضل مقداد را چنین توجیه کرد که کنز العرفان یک تفسیر مقارن به شمار می آید که در آن، به نظریات عالمان و فقیهان دیگر مذاهب نیز توجه شده است؛ بدین رو با دیدگاه عالمان و فقیهان شیعه متفاوت است.

بنابراین واژه غسق _ برخلاف آن چه در منابع لغوی به تاریکی ابتدای شب معنا شده _ در روایات، به معنای نیمه شب است و در این تعارض، قول معصوم بر قول لغوی تقدم دارد.

نمونه سوم: واژه «تعاهد»

نمونه دیگر، واژه «تعاهد» که شهید ثانی (٩٦٥ق) در کتاب الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية در بحث مستحبات مسجد، به آن توجه کرده و می نویسد:

و تعاهد نعله و ما يصحبه من عصا و شبهه: و هو استعمال حاله عند باب المسجد احتياطا للطهارة و التعهد أفصح من التعاهد، لأنه يـكون بين اثنين و المصنف تبع الرواية. ٢٦.

بحث درباره بازبینی ته کفش و عصاست که فرد نمازگزار احتیاط کند آلودگی و نجاست را به داخل مسجد نبرد. شهید اول (محمد بن مکی عاملی جزینی، ٧٨٦ق)، لغت دان، نحوی و ادیبی تواناست و ادبیات را در مصر، نزد شمس الدین محمد کرمانی (٧٥٦ق) _ شارح صحیح بخاری _ آموخته است. با این حال، شهید ثانی (زین الدین جبعی عاملی، ٩٦٥ق) به شهید اول اش کمال لغوی گرفته و می گوید:

واژه «تعاهد» از باب تفاعل است و در کتاب های لغت وارد نشده است. باید به جای تعاهد، واژه «تعهد» از باب تفعّل استفاده شود.

٢٣. تفسیر العیاشی، ج ٢، ص ٣٠٩؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ٥، ص ٥٨٥.

٢٤. مرآة العقول، ج ١٥، ص ٢٠.

٢٥. کنز العرفان فی آیات الاحکام، ج ١، ص ٦٧.

٢٦. الروضة البهية، ج ١، ص ٥٤٢.

وی «تعهد» را فصیح تر از تعاهد می داند؛ چراکه به کتاب صحاح جوهری مراجعه کرده است. جوهری می نویسد:

و التعهد: التحفظ بالشیء و تجدید العهد به و تعهدت فلاناً و تعهدت ضیعتی و هو أفصح من قولك تعاهدته؛ لأنّ التعاهد إنما یكون بین اثین ۲۷.

جوهری دلیل برتری تعهد بر تعاهد را عدم وجود معنای مشارکت می داند؛ چراکه از دیدگاه وی، به کار بردن باب تفاعل، تنها در موارد بین اثینی و مشارکتی جایز است.

البته درباره معنای مشارکت در باب تفاعل، دیگر لغویان مانند مرحوم سید علیخان مدنی، نظری متفاوت از یونس بن حییب _ شاگرد جناب خلیل بن احمد فراهیدی _ گزارش می کند که وی به کار بردن باب تفاعل را در غیر جایی که بین دو نفر باشد، جایز شمرده است. ۲۸.

فخرالدین طریحی نیز می نویسد:

و تعاهد جیرانك أی تفقدهم بزیارة و أحفظ بذلك حقّ الجوار. و فلان یتعاهدنا أی یراعی حالنا؛ و التعاهد بمعنی التعهد؛ و هو التحفظ بالشیء و تجدید العهد، ومنه قوله: تعاهدوا القرآن ... ۲۹.

عبارت مرحوم طریحی، نشان می دهد کلمه تعاهد در احادیث گوناگون، به معنای تعهد آمده است. در کتاب تاج العروس، دیدگاه های متفاوتی درباره این فصاحت بیشتر تعهد یا جواز به کار بردن تعاهد در جایی که مشارکت وجود ندارد، گزارش شده است. با توجه به این گزارش ها، علاوه بر جناب یونس، ابن السکیت و فرّاء نیز به کار بردن باب تفاعل در غیر موارد مشارکت را جایز دانسته اند. ۳۰. بنابراین، قاعده باب تفاعل نمی تواند مانع این دلیل استحسانی شود.

علامه محمدتقی شیخ شوشتری شرحی بر کتاب لمعه شهید اول نوشته است. ایشان به افعال مختلفی مانند «غنیت و تغنیت» و «تعهد و تعاهد» که کاربرد گوناگون دارند اشاره کرده و گزارش می کند که فیروزآبادی در قاموس، بین این ها تفاوتی نگذاشته است. شیخ شوشتری برای تأیید عبارت شهید اول و در مقابل شهید ثانی، به روایات اشاره کرده و نمونه هایی بیان می کند:

عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونِ الْقَدَّاحِ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله تَعَاهَدُوا نِعَالَكُمْ عِنْدَ أَبْوَابِ مَسَاجِدِكُمْ؛ ۳۱

کفش هایتان را هنگام ورود به مسجد واری کنید.

امام سجاد عليه السلام نیز در صحیفه سجادیه می فرماید:

وَلَا تَشْغَلْنِي بِالْاهْتِمَامِ عَنْ تَعَاهُدِ فُرُوضِكُمْ؛ ۳۲

مرا از واری نسبت به واجبات مشغول نگردان.

این عبارت به معنای انجام دادن واجبات نیست، بلکه مقصود، واری آن هاست. امیرمؤمنان عليه السلام نیز به

۲۷. صحاح اللغة، ج ۲، ص ۵۱۶.

۲۸. نک: الطراز الأول، ج ۶، ص ۱۲۱.

۲۹. مجمع البحرين، ج ۳، ص ۱۱۶.

۳۰. نک: تاج العروس، ج ۵، ص ۱۴۶.

۳۱. تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۲۵۶.

۳۲. صحیفه سجادیه، دعای هفتم.

اصحاب خود می فرماید:

تَعَاهَدُوا أَمْرَ الصَّلَاةِ وَحَافِظُوا عَلَيْهَا. ۳۳

ایشان با عبارت «حافظوا علیها» معنای تعاهد را بیان می دارد. علامه شوشتری می پرسد: آیا پیامبر ﷺ، امیرمؤمنان و امام سجاد علیه السلام که از فصیحان عرب هستند _ اشتباه کرده اند، اما کلام جوهری صحیح است؟ ۳۴ بنابراین اگر درباره چگونگی صیغه یک فعل مانند تعاهد، بین کلام لغوی و عبارت روایت تعارض به وجود آمد، به طور قطع، کلام معصوم مقدم و فصیح تر است.

نمونه چهارم: واژه «طعام»

واژه «طعام» نمونه دیگری است که در سوره مائده مورد بحث فقیهان، مفسران و لغویان است. خداوند در این سوره می فرماید:

﴿وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلَّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حَلٌّ لَهُمْ﴾ ۳۵

طعام اهل کتاب بر شما حلال است و طعام شما [نیز] بر آنان حلال است.

اهمیت فهم معنای دقیق این واژه و آیه از آن روست که فقیهان و مفسران را به دو دسته تقسیم کرده است؛ گروهی بر این مطلب تأکید دارند که مراد از طعام در این آیه، حبوبات خشک مانند گندم، برنج، عدس، ماش و لپه است. در مقابل، برخی دیگر می کوشند طعام را گسترده تر معنا کنند و مدعی شده اند که این لفظ، گوشت و غذای پخته اهل کتاب را نیز دربر می گیرد که در نتیجه، تمام غذاهای اهل کتاب، حتی ذبیحه آن ها نیز حلال خواهد بود.

احمد بن فارس قزوینی، اصل معنایی واژه طعام را به خوردنی و چشیدنی معنا کرده و نقل می کند که برخی طعام را فقط به معنای گندم شمرده اند و عبارت «صاعا من الطعام» را در حدیث ابو سعید خدری، شاهد بر آن گرفته اند. ۳۶ شبیه این عبارت نیز از قول سایر لغویان نقل شده است. ۳۷

بنابر نظر اهل لغت، طعام، معنایی گسترده دارد و حبوباتی همچون گندم و عدس و همچنین گوشت و غذای خام و پخته اهل کتاب را در بر می گیرد.

شهید ثانی رحمته الله از فقهای مدافع این دیدگاه است. ایشان در کتاب مسالک الافهام، بحثی مفصل و بل که رساله ای در ضمن این کتاب آورده ۳۸ و به بررسی روایات ذبیحه اهل کتاب پرداخته و در نتیجه قائل به حلیت آن شده است.

از مفسران معاصر، مرحوم آیت الله صادقی تهرانی ۳۹ و مرحوم علامه محمدجواد مغنیه در تفسیر ۴۰ و نیز کتاب فقهی ۴۱ خود بر این نکته اصرار دارند. همچنین آیت الله جوادی آملی در تفسیر تسنیم، آن را پذیرفته و مدعی

۳۳. نهج البلاغه (صبحی صالح)، خطبه ۱۹۹.

۳۴. نک: النجعة فی شرح اللعنه، ج ۲، ص ۱۴۵.

۳۵. مائده، ۵.

۳۶. نک: معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۴۱۰.

۳۷. نک: لسان العرب، ج ۱۲، ص ۳۶۳.

۳۸. نک: مسالک الافهام، ج ۱۱، ص ۴۵۱.

۳۹. نک: الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۸، ص ۹۶.

۴۰. نک: تفسیر الکاشف، ج ۳، ص ۱۹.

۴۱. نک: فقه الامام الصادق علیه السلام، ج ۴، ص ۳۵۱.

است لفظ «طعام» در خود قرآن کریم، در معنایی گسترده به کار رفته است. هر سه بزرگوار برای تأیید کلام خویش، موارد کاربرد این واژه را گردآوری کرده اند؛ مانند ﴿أَجِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ﴾^{۴۲} که بی گمان مراد از طعام در این آیه گوشت تهیه شده از حیوانات دریایی است.^{۴۳}

مرحوم مغنیه معتقد است قدمای شیعه^{۴۴} مانند شیخ صدوق، حسن بن ابی عقیل عمّانی و محمد بن احمد بن جنید اس کافى - یعنی قدیمین^{۴۵} - به حلیت ذبیحه اهل کتاب فتوا داده اند.^{۴۶} بر اساس این گزارش، روشن می شود فتوای یادشده در میان فقیهان گذشته نیز سابقه دارد و از همین رو، مدخلی بزرگ در فقه شیعه ایجاد شد که مسائلی مانند طهارت اهل کتاب، حلیت ذبیحه آن ها و جواز ازدواج با آن ها را در پی داشت.

این سه مسئله در بین فقیهان شیعه، مورد بحث و گفت گو بوده است؛ اما بیشتر آن ها نجاست، حرمت خوردن غذاهای اهل کتاب و حرمت ازدواج با آن ها را برگزیده اند.^{۴۷} در منابع لغت، این جمله معروف از خلیل بن احمد فراهیدی بارها نقل شده است که می گوید:

و العالی فی کلام العرب ان الطعام هو البر خاصة.^{۴۸}

وی گندم را معنای اختصاصی برای واژه طعام می داند. این واژه افزون بر معنای گندم، در روایاتی متعدد به دیگر حبوبات نیز اطلاق شده و آیه نیز به همین مناسبت تفسیر شده است. مرحوم سیّد عبدالاعلی سبزواری در تفسیر خود به صراحت، طعام را به حبوبات تفسیر کرده و درباره روایاتی که طعام را به حبوبات معنا کرده اند ادعای تواتر می کند.^{۴۹}

بیشتر فقیهان، مفسران و شارحان حدیث شیعه نیز در تعارض معنای طعام بین قول لغویان با کلام معصوم، معنای حبوبات که مطابق با روایات است را انتخاب کرده اند.

نتیجه گیری

روش محدثان و شارحان حدیث در تعارض معنای لغوی و روایی واژگانی همچون «لغیة»، «عسقی»، «تعاهد» و «طعام» چنین است که معنای موجود در روایات را بر معنایی که لغت دانان ارائه کرده اند، مقدم می دانند. با توجه به این نمونه ها می توان قاعده «تقدم معنای روایی بر معنای لغوی» را در دانش فقه الحدیث اثبات کرد.

۴۲. مائده، ۹۶.

۴۳. التسنیم، ج ۲۲، ص ۴۷.

۴۴. نک: مسالک الافهام، ج ۱۱، ص ۴۵۲؛ المقنع، ص ۱۴۰؛ الهدایه، ص ۷۹.

۴۵. منظور از این اصطلاح، ابن عقیل و ابن جنید است.

۴۶. نک: فقه الامام الصادق (ع)، ج ۴، ص ۳۵۱؛ الکاشف، ج ۳، ص ۱۹.

۴۷. نک: المقنعه، ص ۵۷۹؛ الانتصار، ص ۱۸۸؛ المراسم، ص ۲۰۹؛ المهذب، ج ۲، ص ۴۳۹؛ الکافی فی الفقه، ص ۲۷۷؛ السرائر، ج ۳، ص ۱۰۵؛ اصباح الشیعه، ص ۳۸۱؛ الجامع للشرائع، ص ۳۸۲؛ الدروس الشرعیة، ج ۲، ص ۴۱۰؛ التفتیح الرائع، ج ۴، ص ۱۷؛ غایة المراد، ج ۳، ص ۵۰۵؛ مختلف الشیعه، ج ۸، ص ۲۹۵؛ قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۱۵۲؛ تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۱۵۸.

۴۸. کتاب العین، ج ۲، ص ۲۵؛ نک: معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۴۱۰؛ النهایه، ج ۳، ص ۱۲۷؛ لسان العرب، ج ۱۲، ص ۳۶۴.

۴۹. «الروایات الدالّة علی أنّ المراد من قوله تعالى: ﴿وَطَعَامَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ﴾ هو الحبوب والبقول كثيرة جداً وقد بلغت حدّ التواتر، وقد تقدّم أنّ الطعام هو الحبوب» (مواهب الرحمن، ج ۱۰، ص ۴۲۳).

منابع

۱. الاربعون حديثنا، بهاءالدين محمد بن الحسين العاملي، تعليقه: محمد اسماعيل المازندراني الخواجويي، تحقيق: سيد مهدي رجايي، قم، مؤسسه عاشورا، اول، ۱۴۲۶ق.
۲. إصباح الشيعة بمصباح الشريعة، محمد بن حسين قطب الدين كيدري، تحقيق: ابراهيم بهادري مراغي، قم، مؤسسه امام صادق عليه السلام، اول، ۱۴۱۶ق.
۳. الانتصار في انفرادات الإمامية، علي بن حسين موسوي شريف مرتضى، تحقيق: گروه پژوهش دفتر انتشارات اسلامي، قم، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، اول، ۱۴۱۵ق.
۴. ايضاح الفوائد في شرح مشكلات القواعد، محمد بن حسن بن يوسف حلي (فخرالمحققين)، تحقيق و تصحيح: سيد حسين موسوي كرماني، علي پناه اشتهاردی و عبدالرحيم بروجردی، قم، مؤسسه اسماعيليان، اول، ۱۳۸۷ق.
۵. تاج العروس من جواهر القاموس، محمد مرتضى حسيني زيدي، تحقيق: علي هلالی و علي سيري، بيروت، دارالفكر، اول، ۱۴۱۴ق.
۶. تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية، حسن بن يوسف بن مطهر حلي، تحقيق: ابراهيم بهادري، قم، مؤسسه امام صادق عليه السلام، اول.
۷. تسنيم، عبدالله جوادي آملی، قم، مركز نشر اسراء، اول، ۱۳۷۸ش.
۸. تفسير الكاشف، محمدجواد مغنیه، تهران، دارالكتب الاسلاميه، اول، ۱۴۲۴ق.
۹. تفسير العياشي، محمد بن مسعود عياشي، تحقيق: هاشم رسولي محلاتي، تهران، المطبعة العلمية، اول، ۱۳۸۰ق.
۱۰. تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب، محمد بن محمدرضا قمی مشهدي، تحقيق: حسين درگاهی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، اول، ۱۳۶۸ش.
۱۱. التنقيح الرائع لمختصر الشرائع، مقداد بن عبدالله سيوري حلي، تحقيق: سيد عبداللطيف حسيني كوه كمرای، قم، كتابخانه آيت الله مرعشي نجفی، اول، ۱۴۰۴ق.
۱۲. تهذيب الأحكام، محمد بن حسن طوسي، تهران، دارالكتب الإسلامية، چهارم، ۱۴۰۷ق.
۱۳. الجامع للشرائع، يحيى بن سعيد حلي، تحقيق: جمعی از محققان تحت إشراف شيخ جعفر سبحاني، قم، مؤسسة سيدالشهداء العلمية، اول، ۱۴۰۵ق.
۱۴. الدروس الشرعية في فقه الإمامية، محمد بن مكی عاملي (شهيد اول)، قم، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، دوم، ۱۴۱۷ق.
۱۵. الرواشح السماوية في شرح الأحاديث الإمامية، محمدباقر بن محمد ميرداماد، قم، دارالخلافة، اول، ۱۳۱۱ق.
۱۶. الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، زين الدين بن علي عاملي (شهيد ثانی)، قم، كتاب فروشي داوری، اول، ۱۴۱۰ق.
۱۷. روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه، محمدتقي مجلسي، تحقيق و تصحيح: سيد حسين موسوي كرماني، علي پناه اشتهاردی، قم، مؤسسه فرهنگي اسلامي كوشانبور، دوم، ۱۴۰۶ق.
۱۸. السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى، محمد بن منصور بن احمد ابن ادريس حلي، قم، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، دوم، ۱۴۱۰ق.

١٩. الصحاح، اسماعيل بن حماد جوهرى، تحقيق: احمد عبد الغفور عطار، بيروت، دارالعلم للملايين، اول، ١٤١٠ق.
٢٠. الصحيفة السجادية، على بن الحسين عليه السلام، قم، دفتر نشر الهدى، اول، ١٣٧٦ش.
٢١. الطراز الأول و ال كناز لما عليه من لغة العرب المعول، على خان بن أحمد مدنى شيرازى، مشهد، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، اول، ١٣٨٤ش.
٢٢. غاية المراد فى شرح نكت الإرشاد، محمد بن مكى عاملى (شهيد اول)، تحقيق: رضا مختارى، قم، انتشارات دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم، اول، ١٤١٤ق.
٢٣. الفرقان فى تفسير القرآن بالقرآن، محمدصادقى تهرانى، قم، انتشارات فرهنگ اسلامى، دوم، ١٣٦٥ش.
٢٤. فقه الإمام الصادق عليه السلام، محمدجواد مغنيه، قم، مؤسسه انصاريان، دوم، ١٤٢١ق.
٢٥. الفقه على المذاهب الخمسة، محمدجواد مغنيه، بيروت، دار التيار الجديد_ دار الجواد، دهم، ١٤٢١ق.
٢٦. قواعد الأحكام فى معرفة الحلال و الحرام، حسن بن يوسف بن مطهر حلى، تحقيق: گروه پژوهش دفتر انتشارات اسلامى، قم، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، دوم، ١٤١٣ق.
٢٧. كتاب من لا يحضره الفقيه، محمد بن على بن بابويه (شيخ صدوق)، قم، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، دوم، ١٤١٣ق.
٢٨. كنز العرفان فى فقه القرآن، مقداد بن عبد الله سيورى حلى (فاضل مقداد)، قم، اول، بى تا.
٢٩. ال كافي فى الفقه، تقى الدين بن نجم الدين ابوالصلاح حلبى، تحقيق: رضا استادى، اصفهان، كتابخانه عمومى امام اميرالمؤمنين عليه السلام، اول، ١٤٠٣ق.
٣٠. ال كافي، محمد بن يعقوب كلينى، قم، دارالحديث، اول، ١٤٢٩ق.
٣١. كتاب العين، خليل بن احمد فراهيدى، تحقيق: دكتور مهدى مخزومى و دكتور ابراهيم سامرائى، قم، نشر هجرت، دوم، ١٤١٠ق.
٣٢. لسان العرب، محمد بن مكرم ابن منظور، تحقيق: جمال الدين ميردامادى، بيروت، دارالفكر للطباعة و النشر و التوزيع_ دار صادر، سوم، ١٤١٤ق.
٣٣. مجمع البحرين، فخرالدين بن محمد طريحي، تحقيق و تصحيح: احمد حسيني اش كورى، تهران، مرتضوى، سوم، ١٣٧٥ش.
٣٤. مختلف الشيعة فى أحكام الشريعة، حسن بن يوسف بن مطهر حلى، تحقيق: گروه پژوهش دفتر انتشارات اسلامى، قم، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، دوم، ١٤١٣ق.
٣٥. المراسم العلوية و الأحكام النبوية فى الفقه الإمامى، حمزة بن عبد العزيز سلار ديلمى، تحقيق: محمود بستانى، قم، منشورات الحرمين، اول، ١٤٠٤ق.
٣٦. مرآة العقول فى شرح أخبار آل الرسول، محمدباقر بن محمدتقى مجلسى، تحقيق: هاشم رسولى محلاتى، تهران، دار ال كتب الإسلامية، دوم، ١٤٠٤ق.
٣٧. المزهر فى علوم اللغة وأنواعها، جلال الدين السيوطى، تحقيق: فؤاد على منصور، بيروت، دار ال كتب العلمية، اول، ١٤١٨ق.
٣٨. مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، زين الدين بن على عاملى (شهيد ثانى)، قم، مؤسسة المعارف الإسلامية، اول، ١٤١٣ق.

٣٩. معجم المقاييس اللغة، أحمد بن فارس ، تحقيق: عبدالسلام محمد هارون، قم، مكتب الاعلام الاسلامى ، اول، ١٤٠٤ق .
٤٠. معجم مصطلحات الرجال و الدراية، محمدرضا جديدي نژاد، قم، دارالحديث، سوم، ١٤٢٩ق .
٤١. المقنع ، محمد بن على بن بابويه (شيخ صدوق)، قم، مؤسسه امام هادى عليه السلام، اول، ١٤١٥ق .
٤٢. المقنعة ، محمد بن محمد بن نعمان عكبرى (شيخ مفيد)، كنگره جهانى هزاره شيخ مفيد، اول، ١٤١٣ق .
٤٣. مواهب الرحمن فى تفسير القرآن، سيد عبدالاعلى موسوى سبزوارى، بيروت، مؤسسه اهل بيت عليهم السلام، دوم، ١٤٠٩ق .
٤٤. المهذب البارع فى شرح المختصر النافع ، احمد بن محمد اسدى حلى، تحقيق: مجتبى عراقى ، قم، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم ، اول ، ١٤٠٧ق .
٤٥. النجعة فى شرح اللمة ، محمدتقى شوشترى، تهران، كتاب فروشى صدوق، اول، ١٤٠٦ق .
٤٦. النهاية فى غريب الحديث و الأثر، مبارك بن محمد ابن اثير جزرى، تحقيق: محمود محمد طناحى، قم، مؤسسه مطبوعاتى اسماعيليان ، چهارم، ١٣٦٧ش .
٤٧. نهج البلاغة (للصحيح صالح)، محمدحسين شريف الرضى، تحقيق: فيض الإسلام، قم، هجرت، اول، ١٤١٤ق .
٤٨. الهداية فى الأصول و الفروع، محمد بن على بن بابويه (شيخ صدوق)، قم، مؤسسه امام هادى عليه السلام، اول، ١٤١٨ق .